

روْیاها یی که می آیند

پرتره نهایی



ساسان گلفر

● علاوه‌بر دو فیلم که در آخرین روزهای سال خورشیدی روی پرده رفتند و دو فیلم از استیون سودربرگ و استیون اسپیلبرگ که در زمان تعطیلات عید روی پرده می‌روند و در این ستون معرفی شده‌اند، آثار قابل‌توجه دیگری نیز در اکران بین‌المللی دو هفته آینده وجود دارند که بد نیست به آنها هم اشاره کنیم: «پرتره نهایی» به کارگردانی استلنی توجی، «خورشید نیمه‌شب»، «مادام» و «مهمانخانه چینی».

دنیوانه Unsane



از نخستین روزهای فروردین، فیلم تازه استیون سودربرگ، سازنده «یازده بار اوشن»، «ترافیک» و «لوگان خوش‌شانس» روی پرده می‌رود که چند سال است اعلام بازنشتستگی کرده و بعد از آن چندین فیلم ساخته است. «دنیوانه» این فیلم‌ساز آمریکایی داستان زنی جوان است که بزرگ‌ترین وحشت او تا یک آسایشگاه روانی هم به دنبالش می‌آید. کلسر قوی، جونو تمپل، جاشوا لئونارد و ایمی ایروینگ در اولین فیلم سودربرگ در زائر وحشت بازی می‌کنند که محرمانه فیلم‌برداری شده است.

بازیکن شماره یک آماده Ready Player One



استیون اسپیلبرگ، فیلم‌ساز پرکار و همیشه موفق و پر فروش آمریکایی، سال گذشته بعد از درام سیاسی «پست» این فیلم علمی- تخیلی را با اقتباس از رمانی نه‌چندان موفق به قلم ارزست کلاین برای اکران در فروردین آماده کرده است. در این فیلم تای شردان، مارک رابلسن، سایمون پک، بن مندلسن و الیویا کوک بازی کرده‌اند و داستان در آینده می‌گذرد که مردم شیفته یک دنیای واقعیت مجازی به نام OASIS هستند و نوجوانی در این دنیا به جست‌وجوی گنج می‌رود.

۷ روز در انتبه 7Days in Entebbe



خوزه پادیلو، کارگردان برزیلی که در سال ۲۰۰۸ با فیلم «یگان ویژه» برنده خرس طلایی جشنواره برلین خوش درخشید، فیلم انگلیسی‌زبان «۷ روز در انتبه» را از این جمعه روی پرده فرستاده که ماجرای واقعی گروگان‌گیری ۲۴۰ نفر در فرودگاه پایتخت اوگاندا در سال ۱۹۷۶ و حمله کامندوها و درگیری نظامی در فرودگاه را در ۱۰۷ دقیقه بازگو کرده است. دنیل برول، زراموند پایک و ادی مارسان در میان بازیگران این درام تاریخی دلهره‌آور محصول مشترک آمریکا و بریتانیا هستند.

دیکتاتور عزیز Dear Dictator



تاتیانا دختر دانش‌آموزی است که در زنگ انشا نامه‌ای از سر شوخی برای هکتور، دیکتاتور کشوری در کاریبی می‌فرستد که او را برای ظاهر مخصوصا لباس‌هایش می‌ستاید. نامه‌نگاری بین آن دو ادامه می‌یابد تا آنکه در کشور دیکتاتور کودتا می‌شود و او در خانه تنها دوستی که در دنیا برایش باقی مانده است، پناه می‌گیرد. مایکل کین، اودیا راش، کیتی هولمز و جیسن بیگز از بازیگران این فیلم کم‌سدی به کارگردانی لیزا آداریو و جو سراکیوز هستند.

صفحه ۸ روزنامه «شرق» در روز شنبه ۵ اسفند (ش ۱۳۹۳) مزین به عنوان «اندیشه» بود، اما به‌واقع چیزی نبود جز «آوردگاه بی‌اخلاقی در مصاف با اندیشه‌ورزی». به اسم «اندیشه» سه‌گانه‌ای به‌خامه سه تن از اهالی فلسفه به‌زور طبع آراشته شد: «سخن را چنین خوارمایه مدار» به قلم دکتر نصرالله موسویان، «تهمت فیلسوفی» به قلم جناب کسری پناهی و «ما و آسیاب‌های بادی فلسفی» به دست دکتر امیر صائمی. سه‌گانه یادشده با استناد به برخی مواضع سه اثر از جناب استاد حجت‌الاسلام والمسلمین خرسروپناه انتقادات علمی را با بی‌اخلاقی و بی‌بادی درآمیخته، تا مرز سرخ‌رگی پیش رفتند.روشن است که هیچ اندیشمند مسلمان و غیرمسلمانی بدون نقد نبوده است، اما مگر اخلاق نقد این نیست که نکات مثبت اندیشه‌ها را نیز برجسته کنیم؟! به‌راستی اگر با نگرش آزاداندیش و بدون هیچان آثار دکتر خرسروپناه را بخوانیم، هیچ نقطه مثبت و برجسته‌ای در آنها نمی‌یابیم؟! برخی از آنچه نویسندگان این متون به‌منابه اشکالات بین علمی و فهم نادرست اصطلاحات و مسائل فلسفی زیر ذره‌بین خود نهاده‌اند، از سنخ اشتباهات نگارشی است که هر نویسنده‌ای در معرض آن قرار دارد، اما بی‌تردید کاوش در یک اثر علمی برای یافتن چنین نکاتی نه رسالت اهل فضل و دانش است و نه مجوزی برای افسارگسیختگی قلم در وادی اتهام‌پستن به دیگران!به‌زعم نگارنده این سطور، اندکی از انصاف و وجدان برای فهم تفاوت آشکار نقد علمی با درزورددین مرزهای اخلاق و ادب بسنده است. از سوی دیگر، واژگانی که در این سه‌گانه دامن اخلاق علمی را آلوده‌اند، آنچنان پرشمارند که هیچ نیاز به یادآوری و بازگویی ندارد، و زخم بی‌انصافی چنان بر پیکر این سه هویداست‌که چشم بینای هیچ منصفی نمی‌تواند آن را نبیند. ازاین‌رو، نگارنده این سطور سر آن ندارد که مواضع پرشمار بی‌اخلاقی نگاشته‌های یادشده را نشان دهد، بلکه قصد مناقشه‌ای علمی با نویسندگان محترم را دارد. غرض پرتوافکندن بر برخی ستائید می‌کنم تنها برخی-معدیات علمی نویسندگان محترم است که به‌استاد آنها جرأت جابه‌جایی مرزهای اخلاق به خود داده‌اند.

(الف) نگاشته نخست: خوارمایه داشتن سخن

۱) جناب آقای دکتر موسویان در طلیعه سخن خویش بر «فایده‌خانه هیئت حمایت از کرسی‌های نظریه‌پردازی» خرده گرفته‌اند. ایشان به گمان اینکه در این هیئت برخلاف همه دنیا، «هیئتی دولتی که اعضای آن نه توسط دانشمندان یک رشته، بلکه از طریق مکانیسم‌های انتصاب افراد در مشاغل دولتی، تعیین شده‌اند، دیدگاهی را به عنوان «ن‌آوری» یا «نظریه» پذیرند یا اعلام کنند». اندر معنای این فرآیند سخن گفته‌اند. حال آنکه این گمان ناصواب است و کافی بود ایشان در همان سایتی که در نوشته خویش ارجاع داده‌اند، به بخش آیین‌نامه‌ها مراجعه می‌فرمودند تا برایشان روشن می‌شد که فرآیند تأیید یا رد یک ناواری یا نظریه توسط اندیشمندان رشته مربوط به آن انجام می‌گیرد.

۲) به‌گفته دکتر موسویان «اول آنکه در سی صفحه ابتدایی کتاب، مؤلف حتی یک بار هم سعی نمی‌کند تا بگوید منظورش از «عقلانیت» چیست... جا داشت توضیح می‌داد این عقلانیتی که مدنظر اوست و ششت یا نه مدل مختلف دارد چگونه چیزی است».

پاسخ ایشان دو جمله است: ۱) آنچه ایشان «چند صفحه نامربوط کتاب» خوانده، پنج اشکال بر آن گرفته است، از مباحث اصلی کتاب نیست و تنها به عنوان مقدمه بحث آمده است. ازاین‌رو، رعایت اختصار در آن ضروری بوده است. ۲) بار دیگر نمودار صفحه ۲۸ را بنگرید تا تعریف عقلانیت را ملاحظه فرمایید. «مدل عقلانیت (روش‌شناسی معرفت و اندیشه‌های بنیادین). ۳) جناب موسویان در مقام اشکال بر دو‌گونه پیشینی و پسینی فلسفه مصاف فرموده است: «ممکن است کسی فی‌المجلس بگوید که من دو گونه اصلی فقه را «کشف» کرده‌ام: فقهی که مبتنی بر رویکرد پسینی است و فقهی که مبتنی بر رویکرد پیشینی است. و به همین شکل در موارد دیگر». این اشکال نشانگر آن است که ایشان به مقصود از این دو گونه فلسفه مصاف را نه یافته‌اند. مراد از پیشینی و پسینی فلسفه مصاف، نگاه درجه دوم به مضاف‌الیه پس از تحقق و نگاه درجه دوم به مضاف‌الیه پیش از تحقق است. پیشینی و پسینی تنها وصف فرانگزی به یک موضوع است. بر این اساس، رویکرد پسینی و پیشینی در علومی مثل فقه که از علوم درجه اول هستند، اصلا معنا ندارد.

۴) فرموده‌اند: «تأسیس» این «نظریه» نزد خرسروپناه چنان شکوهمند جلوه می‌نماید که آن را این‌گونه توصیف می‌کند: نظریه دیده‌بانی را نباید صرفا دسته‌بندی علوم دانست... علاوه بر اینکه دسته‌بندی علوم، بحث ساده‌ای نیست که بزرگانی همچون فارابی و غزالی و خواجه نصیرالدین طوسی و ابن‌خلدون و امیر و دهها نفر دیگر در این باب اظهارنظرهای متفاوتی ارائه کرده‌اند...». اینک در مقام انتقاد برآمده، این‌گونه فرموده‌اند: «اینکه کار خرسروپناه دسته‌بندی علوم بوده است یا نه، «نظریه»‌اش «بحث ساده‌ای» هست یا نیست و چرا هیچ‌کس جز ایشان موفق به «کشف» و «تأسیس» این «فلسفه‌های مضاف» نشده است شاید در‌خور بحث باشد، اما من نمی‌دانم نام «امیر» نگویند!در این‌میان چه می‌کند. حتما حکمتی داشته است، «ههم، مبنایی و مستحکم».

اما مسئله چندان دشوار نیست، چنان‌که جناب آقای خرسروپناه گفته است، امیر ازجمله اندیشمندانی است که دست به طبقه‌بندی علوم زده است. جهت اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب «آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی»، از ژولین فروند، ص ۲۱-۲۲ مراجعه فرمایید.

(ب) نگاشته دوم: تهمت بر فیلسوف

جناب کسری پناهی نویسنده «تهمت فیلسوفی» اتهام «ناآشنایی نویسنده با اصطلاحات و مفاهیم فلسفی» بر استاد خرسروپناه بسته، ادعای آن دارد که ایشان از نکات آشکاری ناآگاه بوده است که نکاتی نیست که جایز باشد از چشم حتی دانش‌جوی محترم یا یک دوی کارشناسی فلسفه پنهان بماند». بنا به نقل جناب پناهی، استاد خرسروپناه «چندین‌وچندبار نسبیت‌گرایی در اخلاق را برآمده از معرفت‌شناسی اشتباه یا شکاکیت دانسته است». اما جناب پناهی معتقد است «نسبیت‌گرایی در اخلاق آموزه‌ای است درباره شرایط صدق و کذب ادعاهای اخلاقی... این آموزه معناشناسانه البته نسبت به درستی و کذب نظریه‌های معرفت‌شناسانه و از جمله شکاکیت درباره جهان خارج، و حتی شکاکیت درباره اخلاق، لاقضاء است. کسی که در حوزه اخلاق شکاک است امکان معرفت/ باور موجه به احکام اخلاقی را رد می‌کند. چنین

باز تاب–اندیشه

سه‌گانه بی‌اخلاقی در مصاف اندیشه‌ورزی

مه‌دی عبد‌اللهی · هیئت علمی مؤسسه حکمت و فلسفه ایران

کسی می‌تواند در معناشناسی احکام اخلاقی نسبی‌گرا باشد یا مطلق‌گرا». چنانکه هویداست به تلقی نویسنده محترم، نسبیت‌گرایی اخلاقی - که موضوع آن صدق و کذب ادعاهای اخلاقی است - یک مسئله معناشناختی است! کاش ایشان بر این مدعای خود - که پایه اتهام‌شان بر آقای خرسروپناه است - مستندی ارائه می‌فرمودند. نسبیت‌گرایی اخلاقی انواعی دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: نسبیت‌گرایی توصیفی، نسبیت‌گرایی فرااخلاقی و نسبیت‌گرایی هنجاری. نسبیت‌گرایی توصیفی تنها به توصیف اختلافات اصول اخلاقی افراد و جوامع مختلف می‌پردازد، نسبیت‌گرایی فرااخلاقی از اعتبار احکام و نظام‌های اخلاقی متفاوت و متعارض سخن می‌گوید، و نسبیت‌گرایی هنجاری یک حکم هنجاری صادر می‌کند مبنی بر اینکه افراد و جوامع نباید بر رعایت اصول اخلاقی خود یافشاری کرده، نسبت به ارزش‌های اخلاقی دیگران بر اساس معیارهای خودشان داوری کنند. (ولیاُم فرانکتا، David B. Wong, Moral Rela-، 227-230، Routledge Encyclopedia of Philosophy, Vol.6, p.539) کدام یک از این سه نوع نسبیت‌گرایی معناشناختی است؟! هیچ‌کدام!

(ج) نگاشته سوم: کدام آسیاب بادی؟!

۱) مدعای اساسی آقای دکتر صائمی در نقد استاد خرسروپناه نیز همچون نوشته پیشین، اتهام فهم نادرست از فلسفه معاصر است. جناب دکتر صائمی می‌گوید: «خرسروپناه در ادامه می‌نویسد: «دسته چهارم» فلسفه تحلیلی یا تحلیل زبانی: فلسفه تحلیلی یا فلسفه زبانی یکی از فلسفه‌های غرب است که توسط ویتگنشتاین و دیگران در مقابل پیوتزیوسیم منطقی مطرح گردید». ایشان سپس در مقام نقد اینگونه می‌فرماید: «فلسفه تحلیلی، یکی از مهم‌ترین بخش‌های فلسفه معاصر است که خود دارای زیرشاخه‌های متعدد نظیر فلسفه زبان، متافیزیک، فلسفه ذهن، معرفت‌شناسی و غیره است. بنابراین آشنایی اولیه با یکی از مهم‌ترین بخش‌های فلسفه معاصر یعنی فلسفه تحلیلی کافی است تا فکر تکنیم فلسفه زبان و فلسفه تحلیلی در عرض هم هستند. فلسفه زبان زیرشاخه‌ای از فلسفه تحلیلی است. همچنین، فلسفه تحلیلی، تحلیل زبانی نیست... خرسروپناه در اینجا یک دیسیپلین گسترده فلسفی را با یک نظریه خاص خلط می‌کند». بر فرض که استاد خرسروپناه استاد فلسفه اسلامی است و فلسفه تحلیلی نمی‌داند، ولی جناب آقای دکتر صائمی که متخصص فلسفه تحلیلی است چرا نباید میان «فلسفه زبان» و «فلسفه زبانی» تمایز نهد. استاد فلسفه اسلامی، فلسفه تحلیلی را به تحلیل زبانی و «فلسفه زبانی» یکی گرفته است، و استاد فلسفه تحلیلی، به روی خرده می‌گیرد که ۱) «فلسفه زبان» زیرشاخه فلسفه تحلیلی است، نه در عرض آن! و ۲) «فلسفه تحلیلی، تحلیل زبانی نیست.» جناب آقای دکتر، فلسفه زبان (Philosophy of language) یا فلسفه زبانی (Linguistic Philosophy) یکی است؟ فلسفه زبان نعلیهان برسد که، عنایت نداشته‌اند از فلسفه جنب اخلاق، هم‌اندیشی و نقد و مناقشه علمی خاص است. فیلسوفان تحلیلی، این روش را برای بررسی و مطالعه مسائل فلسفی پیشنهاد کرده، و آن را در همه حوزه‌ها و شاخه‌های فلسفه، ساری می‌دانند. بر اساس این روش، برای حل مسائل فلسفی، به‌جای بررسی ماهیات

ذهنی و کندوکاو در اعماق ذهن، باید موارد استعمال واژه‌ها را در زبان متعارف جست‌وجو کرد. معنای یک واژه، سرجمع موارد استعمال آن واژه در زبان متعارف است. به‌گفته جان سرل: «فلسفه زبانی، عبارت است از تلاش برای حل مسائل فلسفی خاص از طریق توجه به کاربرد معمولی واژه‌های خاص یا دیگر مؤلفه‌های یک زبان خاص». (جان سرل، افعال گفتاری، ص ۸۶) نسبت به اشکال دوم ایشان نیز باید خاطرنشان کنم که در دوره نخست پیدایش فلسفه تحلیلی، وظیفه فلسفه چیزی جز تحلیل مفاهیم نبود. فیلسوفان پوزیتیویست و پساپوزیتیویست مسئولیت خویش را تحلیل مفاهیم می‌دانستند. در فلسفه تحلیلی دوره نخست، فلسفه از اساس به یک فعالیت زبانی یا مفهومی تبدیل شد. اما از دهه ۱۹۵۰ به‌بعد مفهوم جدیدی از فلسفه تحلیلی پای به عرصه نهاد که تا زمان حاضر رو به گسترش است.

see: John R. Searle, “Contemporary (Philosophy in the United States”, p.4-5

۲) یکی دیگر از مدعیات علمی دکتر صائمی بریدگی علم از فلسفه است. به فرموده ایشان: «نیازمندی علم به فلسفه ۱۹۵۰ آموزه‌ای است به غایت مشکوک - از سوی چه کسی پذیرفته شده است؟»

(الف) بعدی می‌دانم جناب ایشان از کتاب «مبای مابعدالطبیعی علوم نوین» اثر ادوین آرتور برت بی‌اطلاع باشند.

(ب) پاسخ ایشان را برعهده راجر تریک می‌گذارم:

«هیچ‌کس نمی‌تواند بدون داشتن درکی از این‌که انسان چگونه موجودی است، درباره جوامع انسانی یا فعالیت‌های آدمیی اظهارنظر کند. متأسفانه در اغلب موارد، حضور اینگونه فرض‌ها در عملکرد رشته‌های فکری مختلف تنها به صورت ضمنی و غیرآشکار است. تنها متفکران بزرگ می‌توانند این فرض را آشکار سازند. باوجوداین، اگر فقط ساده‌ترین موارد را نام ببریم، علم تاریخ، مردم‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی و علم سیاست همگی با دیدگاه‌های متفاوتی در مورد طبیعت آدمی عمل می‌کنند.»

Roger Trigg, Ideas of Human Nature: (An Historical Introduction, p.6

فرض‌های فلسفی درباره سرشت انسان، در بنیاد هر رشته علمی مربوط به رفتارهای انسانی نهفته است، به همین جهت، تعجب‌آور نیست که برخی از متفکران از منظر رشته‌های علمی دیگر در این وادی قلم زده‌اند. به‌عنوان نمونه، آگونیاس یک الهی‌دان، داروین یک زیست‌شناس، مارکس اقتصاددان سیاسی، فروید، روان‌شناس است، اما از آنجا که اندیشه‌های ایشان دقیقاً به‌که وجود آدمی معطوف گردیده، ناگزیر باید فلسفی باشد. آراء مربوط به طبیعت آدمی، ماهیتی فلسفی دارند، یعنی این دیدگاه‌ها نتیجه تحقیقات علوم تجربی نیستند، بلکه نظرانی کلی هستند که با استدلال‌های عقلانی به دست آمده‌اند. (Ibid)

به امید روزی که اندیشمندان این سرزمین فارغ از تعلیق خاطر به مکاتب و نحل‌های اندیشگی گوناگون با مراعات جانب اخلاق، هم‌اندیشی و نقد و مناقشه علمی را پیشه خویش سازند؛ چنان‌که امیر کلام فرمود:
إِصْرِبُوا بَعْضَ الزَّأَيِ بَعْضُیْ
تَبْلُوهُ مِنْهُ الصَّوَابُ
(غرر الحکم و درر الکلم، کلمه ۸۹) دیدگاه‌ها را با یکدیگر بسنجید تا حقیقت آشکار شود.

نیم‌نگاهی به نقد «کسری پناهی»

حسن پناهی‌آراد · هیئت علمی دانشگاه معارف

باشد؛ بلکه ایشان میراث اندیشمندان اسلامی را در نگاه به معرفت لحاظ می‌کند. ازاین‌رو، گستره بحث‌های حکما را در قالب تاریخچه مباحث فلسفه معرفت، ارائه کرده است، هرچند برای جناب کسری پناهی مشت‌پرکن نباشد. اما مقاله در پایان تاریخچه، این نکته را به عنوان مقایسه تاریخچه این علم در جهان اسلام و غرب بیان کرده است.

۳) متشکر از محترم زحمت ترجمه! جملاتی از مقاله را به خود داده است؛ ضمن تشکر از ابتکار باید به عرض ایشان برسد که: عنایت نداشته‌اند که طرح پرسش‌های متوالی در مقاله، در مقام ترسیم بستر مسائل دانش فلسفه معرفت و بیان نسبت آن با علوم همگون، مانند فلسفه، منطق، روان‌شناسی معرفت و جامعه‌شناسی معرفت است، نه تعیین موضع و پاسخ به مساله.

۴) یقیناً منتقد محترم معنای کلمه «مدل» را می‌دانند؛ لذا نباید در ترجمه! جملاتی از مقاله، معرفت مدلل را هم‌وزن «معرفت» یا «تصدیق» تلقی کنند؛ زیرا معرفت معرفت مدلل در مقابل معرفت مدلل است که ممکن است صادق باشد یا نباشد. ضمن این‌که بهتر بود ایشان اما‌انداری می‌کردند و در نگاشته مقاله دست نمی‌پرندند؛ ایشان جمله «اما که معارف انسان غیرمدل و نشأت‌گرفته از علت یا عامل غیرمنطقی است» را به صورت «اما که معارف انسان ... غیر مدلل است» نقل و نقد و به تعبیر خود ترجمه کرده است. البته اثر این، سهو مطبعی باشد از آن صرف‌نظر می‌کنیم.

برای مطالعه بیشتر، دو کتاب «فلسفه شناخت» و «نظام معرفت‌شناسی صدرایی» پیشنهاد می‌شود.

۵) جناب کسری پناهی! خرسروپناه را متهم به عدم فهم نسبیت‌گرایی در اخلاق می‌کنید، درحالی‌که این اتهام به جنابان وارد است. می‌گویید: «نسبیت‌گرایی در اخلاق آموزه‌ای است درباره شرایط صدق و کذب ادعاهای اخلاقی. نسبیت در اخلاق بدین قائل است که احکام اخلاقی صدق مستقل از، مثلاً، جامعه ندارند. به زعم نسب‌سرای، همانطور که «حسن بلندتر از است» ارزش صدق ندارد، «دزدی بد است» هم ارزش صدق ندارد. جمله اخیر وقتی کامل می‌شود و گزاره‌ای را بیان می‌کند که مثلاً جامعه موردنظر هم قید شود. چنان‌که «حسن بلندتر از فلان است» ارزش صدق دارد، «دزدی در جامعه بهمان بد است» نیز ارزش صدق دارد.

این نوع پردازش به نسبیت‌گرایی در اخلاق نیز حاکی از مساهمه خود شماست. درست است که نسبیت‌گرا در اخلاق نوعی برساخت‌گرا و نواقوع‌گرای اخلاقی بوده و بر اساس آن احکام اخلاقی، صدق مستقل از مثلاً جامعه را ندارند، اما این تمام سخن در مورد نسبیت‌گرایی در اخلاق نیست،

دریچه

روایتی آزاد از روایت امید صالحی از لندن

اینجا همه ما دو اسم داریم

● **پروانه ستاری:** «اینجا من دو اسم دارم». صبح‌ها در یک اتاق صورتی و عصرها در اتاق صورتی دیگر لیخند خویش را به مشتریان وامی‌نهم. اینجا لندن است...! پایتخت سرزمینی که درخت توتومندی مانند شکسپیر را در بر خویش دیده و بایرون‌ها و شلی‌ها و کیتزها و مال‌روها و دیکتزا و اسکراول‌یلداها و ویرجینیا وولف‌ها داشته... اینجا پایتخت پادشاهی بریتانیای کبیر است و برای اینکه بتوانی سقفی بر سر داشته باشی، باید دو اسم برای خود برگزینی...! نامی برای روز و نامی برای شب و گاهی هم نامت را فراموش کنی... و نه‌تنها نامت را که گذشته و دیروز و همه روزهایت را... و خودت را و آموزه‌های نیکت را... زبانت را و کلامت را...! هیچ لرم شب‌رازی‌ات را...! باید به قاعده بازی کنی...! باید قاعده بازی را بیاموزی...! باید بیاموزی صادقانه دروغ بگویی و به دروغ‌هایت باور داشته باشی...!

می‌دانستم امید صالحی به ایران بازگشته...! نام او همواره برایم یادآور روایت عکاسانه او از آن جانباз جنگی است که سال‌ها در خواب زندگی کرد... روایت بی‌صدا (بی‌هیاهو)ی از او این «زنیای خفته» مرا به عمق قاعحه هدایت کرد...!

و قاعحه همواره بی‌صدا می‌آید: ساختمانی در مرکز شهر، کفی سپمانی و سقفی کوتاه و لامپ‌های فلورسنت... فضایی سرد که بی‌شبهات به زندان نیست. همه‌چیز زیر نور یکدست، یکسان دیده می‌شود و این یکسان دیده‌شدن، یکسان بودن، یکسان‌شدن، روح همان جوامعی است که امید صالحی روایتی از آن دارد...! روح همین جوامعی است که هرکدام ما به‌گونه‌ای آن‌ها را تجربه کرده‌ایم. در یکی از ویدئوهای این نمایشگاه، معلم، ماشین، Big Brother، به دانش‌آموز، دانشجو، پناهجو، مهاجر، القا می‌کند که درست تکرار کند: I Am A Team Player یا در ویدئوی دیگری معلم تأکید می‌کند که دانشجو و پناهجو، واژگان را بدون لهجه بیان کند.

دنیاى ما، خاصکى را، لهجه‌داربودن را، تاب نمى‌آورد...! باید یکد باشى عینِ دیگری...! باید یکى باشى با معيارى که دیگری برايت ساخته... و تو بى‌صدا، روزبه‌روز، لهجه‌ات را، لعنت را، از دست مى‌دهى، مى‌بازى و یکى مى‌شوى، عینِ هزاران فردِ دیگر...! دیگر خودت را نمى‌شناسى...! قاعحه بى‌صدا مى‌آید...

دیگر خودت را نمى‌شناسى...

و خاطره یعنى جرم... و خاطره که مى‌شود بخشى از فردیت تو و خاطره که تو را از دیگری جدا مى‌کند و خاطره که سرنوشت و زندگى و نبیوه بودن توست، مى‌شود جرمی که ارتکاب آن تو را از یکسان‌بودگى مى‌زهراند...

در این نمایشگاه کارت‌پستال‌هایی می‌بینیم از مکان‌هایی در لندن... که برای امید یادآور افراد و مکان‌هایی در خاطره‌اش هستند...! مکان‌ها و افرادی که به زندگی قبل از سفر او تعلق داشتند و او برای حفظ خاطره، افراد و بخشی از مکان‌های عکس‌های قبلی را به مکان‌های جدید کلاژ کرده...! کلاری که به هیچ صورتی جفت‌وجور نمی‌شود...! انکار گذشته هیچ سختی‌تی با امروز نداشته، ندارد و نخواهد داشت... و انکار باید از این رشته گسسته گذشت... دورش ریخت... درست مانند انگلیسی با لهجه...! باید خاطره و لهجه را دور ریخت و زبان را چنان زبان مادری با اقتدار به کار برد...! باید اقتدر به دست آورد تا یکی شد شبیه هزاران دیگر تا امورات با Text Message بگذرد...! تا بتوانی با صاحبخانه‌ات گفت‌وگویی، هرچند مرده، داشته باشی... و هویت را با کلماتی که به تو اقتدار می‌دهند تعریف کنی...! تا بتوانی چندسالی با فردی که نمی‌بینی‌اش، چیزی به نام رابطه داشته باشی تا سقفی روی سرت باشد...! سقفی، حتی شبیه سقف اتاق‌های صورتی؛ و آن قاب‌های صورتی... و آن سکونی که هیچ هم بر آن سنگینی می‌کنی...! آن اتاق‌ها...! آن افراد که به ضرورت لیخند خود را به بیگانگان می‌بخشند و آنکه می‌گویند: در اینجا من دو اسم دارم...! و او که درواقع نامی ندارد...! سایه‌ای است در میان موجی از سایه‌ها...! حتی کمرنگ‌تر...! ناشناخته‌تر...! و شاید آگاه‌تر به بی‌نامی خود... و انگار ما، همه، خود را، لیخندمان را، در این ساختار تعریف‌شده می‌بازیم...! باخته‌ایم... و از بامیان رفته که ما همه دو اسم داریم...! اسمی نداریم...!

امید صالحی که از عکاسان مستند اجتماعی و از شاگردان مرحوم بهمن جلالی و کاوه گلستان است، بعد از ۲۷ سال عکاسی اولین نمایشگاه انفرادی خود را در تهران برگزار کرد. در این نمایشگاه که بعد از سفر شاله‌شو به اروپا و کسب تجربیات و آموزه‌های نو برگزار شد، چهار ویدئوآرت به نام‌های: I wanna tell you a small secret Endless I am a Team Player Passport Picture دو مجموعه عکس به نام‌های: Here, I have two names Hippocampus یک روزنامه به نام: I was born in Dalston و یک کتاب به نام: Life in the UK به نمایش درآمد...!